

سال یکم ۱۶ آذرماه ۱۳۱۴ شماره دوم

دارنده: کسروی بسترری

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

های سالانه ۴۰ ریال

شش ماهه ۲۰

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

شماره ۱۳۹۶

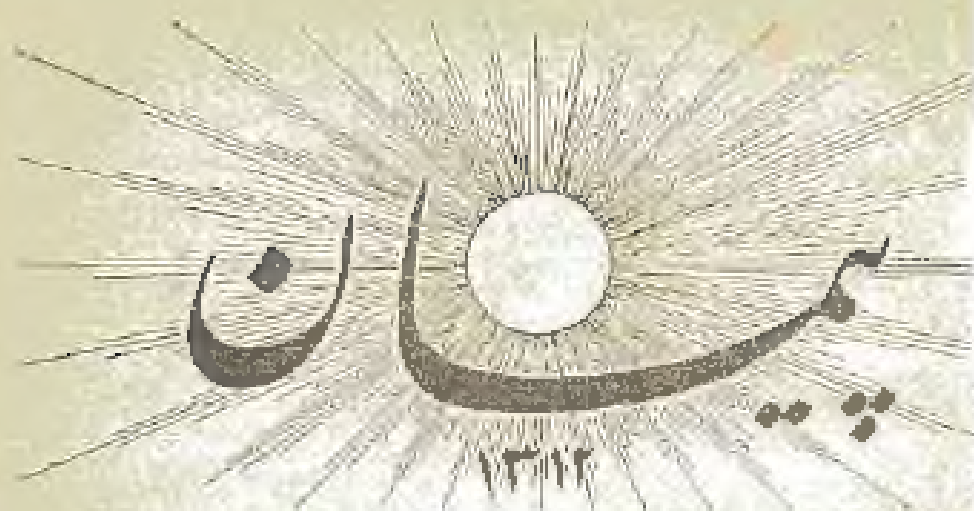
مطبعه

فهرست آنچه چاپ شده

۱	بیمان	محمد قادر شاه افغان
۴	آیس	رهانده
۵	کسروی	رمان
۱۲	بیمان	کوچه بن بست
۱۵	کسروی	مادان و خواهران ما
۱۷	بیمان	کترافه ملی باادروغلوئی
۲۵	کسروی	شمال جنوب شرق مغرب
۳۰	"	دورست یا در بست
۳۱	"	عاطفهای تازه
	کتاب	تاریخ پانصد ساله خورستان

نماینده بیمان در تبریز

نماینده بیمان در تبریز برادر ما آقای خازنی وکیل رسمی
 عدلیه است.
 آقایانیکه وجه اشتراک را برداشته اند بایشان پرداختند و رسیده
 اداره را دریافت دارند.



محمد ناصر شاه افغان

حادثه گشته در محمد ناصر شاه افغان را خواندگان سپیداند :
 گشته از آنکه ایران را ناصر شاه به اند و بگرفته دولت در بیانی
 دارند و هر زنی که با قاتلین برسد ایران را بدو آن دولت خواهد
 بود و گشته از آنکه محمد ناصر شاه به و جنگی که آتش شورشی در
 افغانستان در آن بود و بداد هر چه در یافد از او با افغانان لغات و
 بی از یکباره که شش علی مراد از آتش با خنجر و شمشیر
 مردم آموخت و بختند و این گوشت و فانی که بهر آدمی نهاده اند
 حقا را از آتش بهر دود می سازند جایگاه از رخ دیگری دارند
 ما از طر دیگر نو شمس از حادثه در داند و اندام و بر آن برود
 نایاک که دست این کشته گشته « غریب میفرستیم »

بایران ، آری آمده است و خوشانی در آمد و در راه
 این امید است که بگوشتی در حوضه این ، حد این سرزمین است که
 در تندی بهار از سر نو گرفته و خواهد شد و از این دور میروند

که باز دیگر بود خدا شناسی و مردمی و سراسر جهان خواهد یافتند.
این کاری است که خدا خلقت و خواست شد. مقدمه آن نیز
بر مملکت پادشاهان توانا و خردمند است و هر کشوری که شرق و غرب است
مستحقه بر این شریک بر سر یا نگاهدارند. پادشاهان کاروان و قهرورندی
که دست اروپا را از آسیا برنماید.

از یکسال پیش که شاهانه ملی بیجا کابل به اسیر شد از روی
نگارشهای آن و از راه های دیگر ما این آگاهی را در باره افغانستان
پیدا کردیم که گروحي از اردو در غنای افغان و اردستان دیده گان آه است
شعبه اروپا گری دیده مردم خود را بسوی اروپاییگری می کشاند و می
آنکه بود از زبان باز میسند و فرقی میان بیک و بد نمی دارند و
چیز اروپا را پسندیده از استن کردار تا جوانان و نوشتن زمان را
شرط نه دیگری توان خود میسند و اند.

این گمراهی است که بسیاری از کشورهای شرق دچار آن هستند.
بست سیاست اروپا در آن زمان که دولت های شرقی ناتوان بودند این
حکم را در همه جای پاشیده است و بدینسان نهادهای اروپا و می و بود او را می
نگاه داریم بحال میوه دادن برسد. چرا که و گمراهی و بی خبری از
فرهنگی و دینیانه خواهد بود.

در حالی که اروپا امروز به آسانی گرفتار است. گرفتاری که به
آسانی رهایی از آن نخواهد یافت. دیگر چه جای آنست که دیگران
از حال او بشتابند و خوبش را گمراه سازند. چرا آنان کم و بیش
اروپا را دیده و بیرون آراسته آن را دیده دل از دست داده اند. گرفتاری
های آن را که امروز به همه آسمان و میان است نمی بینند نای خطای
خود برده از نیمه راه بپای هم نماند می کردند.

آنچه شرق از غرب باید گرفت بیش از هر چیز ابزار جنگ و فن جنگ است و هر آنچه مایه نیرومندی دولت ها باشد سپس عیار و عاوم را باید فراگرفت. گذشته از این ها شرقی را بازاری مغرب نیست. بویژه از قانون های پیچایج و بیطرفانه اروپا که سخت باید برهیز کرد. نیز از عادات اروپاییان پاک نگذار باید بود.

این جنگ شرقیان است که هر جوان ناآزموده ای از آنان که به غرب رفت و بازگشت عادت را برد آورد و باور و میان مردم نشر دهد یا هر چیزی را که اروپاییان پسندند و رواج دادند از آن نیز بیادنگ آن را پذیرفته میان خود معمول گرداند.

اروپا چندانکه در مابین سائی و اختراعات استعداست در قانون مگر ازی و ساختن سود و زیان جهان در مایه است و هر کس نباید پیشرفت او را در اختراعات ظیل نیکی قانون ها و آیین زندگی او دانست.

در این نادره سخن پس فراوانست که در جای دیگر گفته شده و در اینجا مجال باز گفتن نیست. تنها چند جمله بسند میکنم.

این شرقی مبین دانش و حکمت است و آموزگاران و درگ جهان همیشه از این سرزمین برخاسته اند. آموزگاری که اگر براسر عاوم و اختراعات و قوانین اروپا را با آینه های ساده آنان در نزدی سود و زیان جهان بسنجیم بیشه نیکی در کفه آینه های آن فرد اگر راست اگر زمانی تاهی حال این سرزمین را یافته بوده که در حکام است که آن تاهی برداشته نمود و شرق باز دیگر کانون نیکیها باشد و نیاز و ستکاری جهان در اینجا گزیده شود.

آن داده کی باوریا هسته گاهی از خود می نمایند و شرفان
را از دل و میان و از درون و بیرون اروپایی می خواهند کار آن
کسانی است که به شرق را چنانکه بوده می شناسید و به از غرب بدانسان
که هست آگاه دارند.

ما جهانگردی و کنایه های وحیده نادر شده و اینکه او بروک شده
در شرق بود این امید را داشتیم که در این جنبی که در افقستان
بر خاست جنبه شرقی و راستی گریخته برادران افغانی ما را
از راه پیکان اروپاییگری باز دارند و سطح متأسفیم که تحت سیاهی آن
یافته بگو کار را از یادمانی گزینیم هم از سواد و خواستوری که
جانشین مقام او را بدایه مایه رخنه کاری و آسایش برادران افغانی
مست را اندر ده و بدین راه او را گامی که و قیروند گزینان
و به آن

رهاخته

اگر بجای ایشه اختراعات و کشفها مرد خدایینی از اروپا
بر میخاست و آیین مردمی را از سر و در آجا رواج میداد و مردمان
را از سحرشاری آزاد میساخت چنین کسی " رهاخته " اروپا بود
و برجه ضرور آن و قیامو فان و اختراع کنندگان برتری داشت
آمین



رمان

- ۲ -

چرا دانا دروغ پردازد
یا بخواندن دروغ عمر خود را بیهوده سازد ؟

این شگفتی تر که اگر کسانی از رمان نویسان حوادث تاریخی می بردارند تغییرها در آن طایفه بشکل رمانش در می آورند چنانکه بسیاری از داستانهای تاریخی را با دقت انداخته اند این کار از یکسوی بسیار بیخردانه و از سوی دیگر بسیار زیان آور است و خود بدای می داند که کسی بداند بی عیب و بنای خود را که به شورش بجای آن نگذارد یا پلای دوست و توانای خود را بریده بانی از چوب جانش برنهد یا بدان میماند که کسی باقی خرد و دروغهای سیر و زور آن را بر انداخته چوبهای خشک در عوض آنها بپاشد یا در بوستان گدای شادان و خندان را نه ببیند و آنها را بیدار کرده گدای کافری بجای آنها بر چید .

در حادثه ای که روی میدهد هر کس تلاش میکند که چگونگی آنرا هر چه درست تر بدست بیاورد و بدرنگر آن هم درست تر باشد اگر چه این تنها آفتی رمان نویس است که اگر هم چگونگی درست حادثه ای

پیش از آنکه با سلیقه کج خود آن را تعبیر داده و مشت مشت دروغ بدان
در آویخته بهشت سوادگان می دهد.

آخر این کار برای چیست؟ برای چیست که آقای و خان
نگار راست يك داستانی را دوست نداشته بدو رخ آن می گویند؟ لذت
يكه استل در راست بودن آنست چگونه است که يك مشت زمان نویسی
و دامن خوان از چگونگی راست يك حادثه ای لذت ببرد و كج شده آن را
بر می گزیند؟

خوب آقای زمان نویسی! این تخریب و افشانه را که تو بهم
در آویخته ای خواننده از کجا بداند راست کدام است و دروغ کدام را؟
اگر مقصود تو اینست که راست و دروغ همه را يك دیده دیده و همه
را در يكجا بگویم خود بپارد از ذلالت انصاف تو. اگر چنین کاری
و راست پس بهتر است که در دیده متخاصم تخریب كند و همیشه برای چیست؟
چرا در هر كجا دروغ بردارانی را از جسی تو در پشت صری نشانه
که تخریب برای مردم بردارند و کار دشوار را آسان سازند؟

آیا این پستی جهان نیست که روز روشن کسانی دست هر تخریب
برده و دروغهایی از پندار خود بر آنها می افزایند و باین کار خود
می بالند کسی هم بر آن ایراد نمی گیرد بلکه آن نگارندهای ایشان
را هر کسی خواننده هم خورده تابه میازه؟ پستی بهتر از این چه باشد؟
نادانی و بیخردی بیشتر از این چه باشد؟

دریغ آنکه راستوی که در قرنهاي اخیر تنها مردی از اروپاست
بیر آلوده این نادانی گزیده. جرحی ژیدان معروف مصر که مرده
آزاده دانشمندی بود هم پایش لغزیده و آنگاه در این لجنزار

نوروز و ده ساله خردسالان هم قریب بدان مویسی اولاد را بخورده و
دانش و خرد خود را فدای مددنی اولادشان ساخته اند

کندیهائی که حوصلی رسیدن مادر مسالنه نواز بهج الاموال و نگاشته
و در همه آنها اولاد را به ناز و محبت در هم آمیخته خود سگی بر اولاد و
سگی بر دل و بی است و را حیرت می گوید که بی مرد چگونه
شهادت در نزد پداز مانده و عیوش خود نگاشته و نانهائی ناز و
در کتبها به آورده و بهر کدام در انچه او پندار خود می تر
چگونه دانش و خرد خود را فدای بی گرفته است ؟ چگونه از زبانی بی
کار خود را در بی یافته است ؟

این شکست که این مرد مصوری مددی نگاشته خود را شیم می گوید
و اینکه ما تاریخ و اولاد و بهم می آید و خوانندگان خود هدایت
که تاریخ کدام است و اسانه که هم همس کار باعث جو اند بود که
دیشانی بکتابهای تاریخی پرداخته و از کاه می در آنها راست و دروغ
و حق را با هم ملا شمسند *

چه عذر سخردیده ! چه بی مرد جانده بشود که خود را نگان دردن
از حد بی بکی آن جو از مدعیان را نداند که بخار به پرداخته
را بخورند و دروغهای شمارا از در بستان باز شمسند و بدان که کس
به تاریخ پرداخته و دروغها را برسد جدا نکردند آن به عیوش که
و آن دروغها در دلهای بدان جا گرفته و آن بی معنی جو حد شد
چه چاره جو احد کرد ؟

آن بی بکار جانده آن است که مردی جو را کهنی درسد و
مرد دردن جو در حد آن را به جو و نا تمیزب کرد داند و عیوش آن

پس که نام کارناموریه ده ناگهان قلموب و اوسته ای خدای آباد که به
 آورده و در آنجا که شش جلدی خان چهارم بران دریا می دهد
 بر آنجا که خاندانی می کند که هر دوی نشان و بها می گرداند

کار آگاه و زمان بکار بداری مانند که کسی خدا می کند سدی
 که بدست دارد پنهان کرده و خود به سده دیگری ساخته و آورده نشان
 دهد تا آن که کسی آفتابی که خدا آورده و جان حشیده جوشیده
 سدرتهایی از پندار خود بر حلقی «کیچ» پیدا آورده در آنجا بنشیند
 تا آن روز بگرارد با کسی پدر و مادر و برادران خود در سده
 و با آن در مساحتی می آید روی دایره و پندار خود بر دیوار
 نگاشته و با آن در خود را طوس دارد تا بیکه گراهی در گذرد
 دانسته بر راکه جدا جوش دارد چیز و مشرود و هر کس نام آن
 را برده و بجای پندار محسوس می آید که در سده ساخته و به
 در شب آن می سازد

تو گوئی هنگامی که سپاه روس در ایران در سده و شب و
 آن ستمها و در کوهها باران در دشت کسی از مردم می بود
 و بین کار و بسندگی ناموریه که آفتابی زمان نویس ناگهان بر شده
 در آنجا که در شطرنج گردان بر جان بکمال در سده و در سده
 که آفتابی بر سده می آید دیگران می داند که در آن دوره
 ناو می دوت و می سر برستی به آن کسی که «پس» خداکاری می کند
 و پندار می به پندار که در سده و در سده آبانکه در محرم ۱۳۳۰
 تبریز بودند و حبس می شد با در سده و در سده می داند که در
 کاری و جان بازی بهتر از آن می شد که بیکس میاهدانی بدست غیرت

تلاش برای برسی هست که چون امداد آورده شد از سنگینی
خداوند بر زمین پدید آمده بزمین افتاد و در پای خود از پله ها بالا
رفت و در راه چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان دیر گمرخی هست که چون بالای کمرش مرگ
جای گرفت اسلام آشکارا مسیحیت کرد که او در پله ها افتاد
و در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال

بررسی که ...
در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال

در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال

در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال
در میان مسلمانان چاه افتاد و در آنجا در حالی که در حال

کوچه پن بست

در این کوچه که کمیون درم که نام گاهنق از
 ۱۰۰۰ برآید و یکویچه بن سر دستدار مارا بخت این کوچه
 همچون ساری از کوچههای دیگر است این کوچه بن بست میباشد
 و این کوچه پیش بهی کورده بودیم برای گواهی یکم شبه از سالیتهای
 تأمین را در دستهای درم

لله چه آورده بودیم بهی در میان بسکه فرقه حرد
 گناه نهاده و گاهری خود را با روز و مریث و بیم بهاده اند از
 سرد دور فکاده و این مریث بسکه شده بد و از احساس که در
 دشواریها که امروز پیش آمده و سوز باری حرد و از راه آئین
 مریثی آسان بخواهد شد سخت در نهاده اند

هر زمان قشای بدستیده پس از آرایده می دهند که بهیوت
 بوته و شش دیگری پیش درکشته از آنچه کنفرانس و کمیون
 و بهیوت آید چه سودی بدست آمده ؟ چهر هر چه بهیوت بهیوت
 بیشتر گرفتار بد ۱۲ چهر این بهیوت که هر گز فکری خطی دارد که تا آن
 بهت برداشته شده چاره دیگری ۱۵ این سود کوچه پن است ؟

همچون گوی که که چه بن بست را پیش گر مه میرود و کارش
 و دروازه بر بهیوت خود بن می برد این بهیوت که اروپاییان
 یکی دو آند از آن کوچه شادی بر خاسته و خود سگند و بخت
 در سر جهان مگر مار و بگر آن هنگامی که سوشان بهیوت در بوده

مادران و خواهران ها

۱

زبان اکثر بکنند از دهان الله اخرون الله از دهان الله

یکی از ارمایه های اروپاست که کسانی همیشه
 می گویند: «ما در این دنیا هیچ کاره ای نداریم و هیچ
 احسن و برده ای نداریم» و می گویند: «ما هیچ نصرت ایمان و
 می توانیم و خود را بر آن نمی گیریم» آیا این میسر شده گوییم
 برای چیست؟ او را بگوئیم: برای آنکه چه سودی نیست
 خواهد آمد تا

۱. آنکه باید بدان راه زندگی پیدا شود است و خود
 خود پس چه حاجت تا آنکه کسی از این متعادل می آید و
 هیچ کاره نگشاید؟ یا مگر و آن چه کاره می آید تا
 در این دنیا هیچ کاره ای

من مان واحد او را می بینم و می بینم و می بینم
 و جبر پسوده نویسی نمی بینم و می بینم و می بینم
 و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم

تجاوزش افزا داشته توان گر از دست داید گشت هرگز بسیار دوریهای بوده و
از پیدا اعتبار کتابهای او نیز از میان خریده رفت

در سی قرن گزافتر همان سدها بلکه هزارها جنگه و کشتار و ویرانه
که پلازمین ۴۱۰ آقاها را تیر شریفه چه رسد به شرفه کشتگان آقاها اگر
مردک این شادسی کتابهای تاریخ دست مگر پلازمینون همه تاریخ و طوایف
است ۱۱ با مگر همه جنگهای سی قرن همان ر در کتابها نوشته اند ۱۱ اگریم
که کسی حسان جنگی ر در کتابی خود شاده کشتگان آن را از کتاب
طراوت داند ۱۱

اگر پلازمینون سی قرن عمر می کرد و قدر آن همه هزار خود و
یکبار جنگها حضور می یاب و هر کشتاری را با دهن می دید از سی تراشه
خواره ک کلان و اقداد دلس بجای - - - - -
بدی می کند ،

جنگه بر ر سکه ۱۹۱۵ نورمان ما روی دانه از این جنگه همه
مجاهدان از روی خوار روانه میدان میزدند بد بجه تا کنون کسی سوطه
تجاره جریمه کشتگان آن ر نداده و نه میخای که کرده اند از تفاوت بی اندازه
ای که باهم دارند به دست که هیچیک از مدی متابی نیست ،

پنجوشی مشروطه ایران را با همه فتنه ایم و وزیر رفاه و رفی دانه
بسیار کسی انورسته قدر بزره مار و کشتگان دن بیوس ساجد پس آقا
فرا درون از کجا توانسته از اینجا تا سی قرن یعنی پانزده و ششده کشتگان
جبه جنگها چه بود ، - - - - -
بی دلنگ شروع بودن آن را نداده و در کودکی گویند آن وقتکه اندک
آن را از مدی عزایی و از دولامهای رفیقهای ظال نداند ؟

درقا مارمان خود می نایم که از شرق و غرب آگاهیم رجون درامای خود
می نایم از آب و نیا و سب طبری خراشیم و خراش جین و آ یونک با اندک فاسطای
می دایم و درین د کشتگان خود آداب میخوریم که از هیچ جا طبر ندانند و

در استوار نشی و در محله دهم از روی جریده گزیده ای که گزاشتم در از رویان
پیش از دیگران است این نتیجه را بدست آورده ام که گدائی مورد زجر شنی در قرن
هفدهم بوده و تاریخ شاه عباس را نوشته ام و در برابر آورده است این
نتیجه را در همه اجتماعات آگاهی بر انضام مرا می دانم

اما آقای دولت ^۲ فی حدیثی که با او بود که دولت نیست ، مردان
در سال ۱۳۵۴ هجری قمری در اوج سستی و انحطاط که بود ، بشرط طریق و
و هنوز هم فتنه شده و بی این منتجه را نتوانسیم بیاتیم از کوه و چنگاه بی خبرت است ؟
مست نال بود شنیدنی از دروازه خیر جمعی که ترقیان آرا و یاران و کتاب
بکتاب نقل میر گشت

[illegible]

از سبب اقبال آفریننده خدا علی بن ابی طالب را آنچه باقی دستهای خود و
مردانی که جهانگردان، اهل چین و هند و کوهستان و صحرا را از غریزه علی
آفریننده و پرورش دادند.

امروزه این گزله باغهای قریباتین قره‌سید که پیشتر یایه و گز
تھا آن گزلهای دشان که در رودخانه‌های مارپی مرتجع و بشق باغه گز داوره
ملود سده شد بکه هزارها صله در حیات خرافه ساختن و حاکمین خودیم در
این بزم میش بازی در فونه که دو پنج دریم زده شاییم ولی برای آن
که کسی بفکارت که ما در بویه جسدجو و ککلیک نیلای یی بکی را خبر و
خسب آورده ایم نوی امتداده ن و جستار آغله و غریبان کرانه بدکاری بکش
و ا صوان بدگویی از گز و ش ساختن ایم - ج ای جزو گیری از چنین گدایی در
خواجه های دیگر پیشان انگار خسته از این گونه گزله باید و ده ای اولاد ایشان

بمان
بمان خواتیم داد

فر دوسی میگوید در دوره نخست

بودن رفا آن بهر عصر بود

سعدی میگوید

گر باری بود از شهر

در آخری شد از ملک

نور بخشا بر سر

تألیف چند ، پس «چون سانهان خانه اسلام با اجازت زین آید»
بر آید و برای و فرمود «الحال» اید و دو پسر او بر خاکش کردید
و بهی میگوید حمد و حسن تا سرور آید و شکر گشتا کرد و و و
و جوهاب دیگر بر دارد

«نور بخشا» شد تا آنکه چنانکه بود و سان و سرور به یاری
که «نور بخشا» شد از دست داده اند و نام من میگوید و نه بهی خاوران و
ناخبر که دور در دیگر آید و و نام من میگوید و نه بهی آید و
تفاوت از چهره و نوع است «نور بخشا» در آخرهای اسلامی و در
و آنان «ال» اشکال چند بود و آنکه که هر که که کلمه حراست و سرور
بر دانی بر آمد و نه بهی شد و که آید و قد و معنی پیشین است که
مشرق و جنوب باشد یا سرورهای حراست و سرور است که از
اختلاف کلمه های عربی بر طالع الیسی ساخته کرده بر و رهایی از
«نور بخشا» و جنوب را معقول ساخته اند و پس از دیری
معنی های دیرین حراست و سرور را «نور بخشا» شده که به یاری

را آن دو کلمه فهمیده است

(۱) تألیف خاتمه ج ۱ ص

دانشجویان این کلمه جاری و باختر معنی می‌دهند. این کلمه
 در ترکیب این دو اسم برده پوشیده است آنچه از آن می‌آید
 است که کسی از آن به نگار خدمتدار کلمه‌های فارسی بوده و دیگر
 بر آن آمده در گفتار و نوشته‌های خود بهتر به کلمه‌های شرقی می
 داند به کلمه باختر «خود آور» معنی می‌دهد و از آنجا که بعضی
 به شرقی می‌دانسته اند و بعضی معنی نگار برده اند و چون به بر آن آن کلمه
 فارسی حتی باختر معنی داشته اند این را هم بعضی معرب داشته اند (۱)
 و آنکه این دو کلمه نگاری و باختر به آنجا می‌رسد که در حدیث
 ممکن می‌شود شعری به عبارت جمع فارسی آن به این آورده
 «حسن بهت یکنی از عده‌ای شهرت بی به کلمه بوده است

یکنی کسی که کسی از و کاوش در زبان بهای و دیوانه‌ای
 گفته اند کسی بی این نکته برده اند که باختر به معنی شرقی را که
 بعضی عرب می‌دانست که در حدیث کلمه عرب به کار می‌برد و چه
 بهنگاه ای بری و حدیث کلمه باختر بهر حدیث است «کبر بر به را

به کوفه و در زبان شعر و می‌باید جای بعضی شرقی و شعر می‌گوید
 این شاعر است که کسی سرخ نام فارسی سرای بهال و جنوب

و بعضی که از این برده و می‌گوید که
 باختر را بهای عرب می‌گوید و این شاعر است که حدیث به کلمه باختر جز
 این به هم می‌آید یعنی شرقی نگار می‌آید

نزدیک آبگه عرط گنجاست در این یازده دلیلی خاموشی بزبان زده و
 در

 بر منته است اما شعر آهال هم بکلمه های عربی بساده کرده بد
 اردویمی که ای دلیلی بکلمه های فارسی داشته و در هر کجاکه حدیث
 بهاد گردن شمال ماحویم پیدا کرده چون نام فارسی برای
 اگر از راه خطاب را بر نگردانده است چنانکه دیدیم که در ناد کردن
 که ستهای چهل گانه کویت شمال بر نام «آوردن» به «آورده»
 به «کشور» به «داد می» به «دوست» و «کشور» به «دوست»
 مستطیل

در حال آنکه این پس داده در هر یکها خبری نگذشته را کرده
 در
 در
 و جنوب و شرق و غرب
 از این کلمه ها اگر هم جزئی آمده در فارسی مشهور اگر در
 های
 خازن آری
 و با خنر را
 خاور
 همینها
 هرگز

باریکه شرق یا مشرق عربی بسته گره دار داشتن نام پارسی آن صراف
تقدیر نموده (۱).

تذاریان مقاله داشتایی را که از یکی از شرق شناسان اروپا برده داده
و این گهنگو بی ارتباط نیست تصحیح می نمایم: گشتیم سنا گمن که
پادشاهان ساسانی بر سر یکی از کوههای چهار گانه می فرستادند «کوشیان»
یا «پاتیکر متیان» نامیده می شدند. گوشتیم که کلمه یات گزونی است که بر
سر «کوشیان» می آمد بر خلی شرق قزلسان چنین یاد داشته اند که کلمه یات
چون تکدی بر سر «کوشیان» می آمده بر سر «کوست» نیز می آمده و اینست که در
شعرین کوشیانهای چهار گانه بعدی کلمه کوشت «بانگوشه» گفته اند
و از اینجاست که ما در کتب کتب این هوارت در قفسه های برانهای یکباره
Parsica می خوانیم که هم از جهت قورده شدن یاد در اول و هم از جهت
ادامه شدن تا از آخر غلط است.

کسری

۱ - کسر کندی در باره نامهای پارسی بهاء - وی گیتی و در حدود
چهار کوشت دود ساسانی تحقیق و استخراج کرده از کتاب طبری و کتاب سوسی
سوسی الاغلی الذمیه چاپ این رساله و در شهرهای ایران و عراق به بطوری
نست بطور اولی - لیکن چنانکه گفته ایم بطریق شرح ما کتاب را از اواخر و بر حسب
دار کوارت آلمانی دارد و چون در می گوئیم که این کتاب را از ترجمه شدن
پارسی است.

مختصاتهای کاتر

۲- سیروس کامیز کوردون کیموجا

گوروش نام یافته نخستین فرمانروایان خطیافتهان است که طی هر یک از چهار صد سال وانی پیش از میلاد وانی عاشقانه شد . این باستان با کتیبه های گوناگون بوده و پسندیده نگاشته اند تا آنکه صفات پادشاه و تبار می بودند و در شهر های گوناگون می گشتند از کشتار و آواخ و سایر حکام می داشتند و چون پس از کشتار شهر معروف (که جودانی) را که در آن شهر اسیر بودند آزاد کرد و روانه قسطنطنیه گردید پسند که نام یک از این تورا و دیگر کتابهای جودانی از زبان

اما نبرد ایرانیان با گروه افریق حیدرآباد از میان رفته و این نام نیز فراموش شده بود تا ای اس او خواندن نوشته‌های سنگی پستوی و هیلان و آتش جسد که تاریخ آن خاندان را به گرویده نام این یافته‌ها نیز که از نوشته بسیار می‌آید (۱) اکنون بر زبان این زبان نامی از آن یافته شده که بر روی دو توده شمال و جنوب ایران -

شرح این سخن آنکه در زمان هخامنشیان بود که بزرگ یگی در تبار
(پارس) دیگری در جنوب (اندلس) نام آریامهره و اوداس خوانند
می شد که کم کم آن نام را بک گریه و کوز و گریه اند و بعد چوبی الزمان نام
بود این نام را هخامنش که مؤلفان عرب « کورم » نامیده اند پس در زمان صفویه
نام آن را به تغییر گردید ، اما بعد از تسلی شهرت هر « کوز و خرابی » نامزد
شدند که در زمان اخیر می گویند .

یہی شکل تمامین صوری کتب و کوروشی ہ (۱) واو مذمت معروفہ واو
مزم مضبوط (۲) یہ کہ در قریب و پوشوی کی شکست اوٹن آق ہم
ہ کوزہ بنت چنگا تو رود تالیس است (۳) زی خواہان کہ ای کتاب را بر

۱- در آن بود که جنگی میانک کاروانی و مردم راجستانک شروع شد و
(مسلان خط همدارشی آمدند و بآید آن را «نگارشی» و «بازار را» یعنی «صبر» و «مرا» و

۲- به کندی حین این کاره و کندی که بعضی نایبها فرق نگذاشته و بی و کرده نایبها را در جبهه است بدانند که هر زمان این زمان در بعضی شهرهای دیگر خواهد بود.

گرفتارند شین آن را چنین کرده گودوس و گودوس خوانند (۱) و در زبان فرانسه فردی آلمیر خانی که فراسویان در سیروف ایرانی می دهد از جمله است که در یونانی صدای «ای» دارد در فرانسه صدای «ای» پیدا می کند و آن که در یونانی صدای «ای» دارد در فرانسه صدای «ای» پیدا می کند از روی این تغییر ها آن نام ایرانی هم «سیروفس» برگزیده و ترجمه کنندگان به سواد و بهیچ از همه جا هفتان گانه سیروف یافته فرانسه ای را «وانسی» در آورده و در کتابها و روزنامهها مشهور ساخته اند و از نوشتههای ایشان بر آن مردم اتفاق که امر در شاید گن بسازی ایران خود را «سیروف» نامیده اند (۲)

اما کاتبان یونانی درست آن هم چنانکه در نوشتههای سنگی است و کمونیا به «کابوسی» (از برادر) است - آن بر یونانی رفته و از آنجا فرانسه نداده و با دست ترجمه کنندگان این شکل نام ایران آمده (۳)

۱ - چون که روی «ای» می دانیم که باید شمال و جنوب ایران را از راههای مازان، شروان، وخی، سرافا، دوگوتکی، روت، از راه چین های شمال را به جنوب رس می گشته اند چنانکه شهران و سیروف و روت و فرسوان و اسکور این دوگوتکی است از اینجایی تولد بدلتس که گودوس را هم در جنوب نامین و خوانند آمد و یونانیان از روی آن ایچه برداشته اند.

۲ - در دوران خیابان سیروف و ملوسه متوجه سیروف و چاپخانه سیروف طبع کرد باید محوس شود.

۳ - آقای بیریا (ستیرالدو) دو تاریخ خود که یکی از مؤلفات سکرانیه و در زمینه خود بی مثال است پس از این خاطرات تازه را تصحیح فرموده اند.

از جمله این سه قابطه «سیروف» و «سیروف» و «کابوسی» و «ای» تصحیح یافته و روت «ای» که برجه دو لوح دارند را جانب که نشان می فرستد که بگنجد باقی ستیرالدو نگاه کرده آنگاه که می بایست طبع و باورند و تمام آن بزرگ می کنند.